**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه نود و ششم\_ 19 فروردین 1400**

**[ادامۀ بحث در مرجح اول]**

**[فرمایش آیت الله وحید در بدل عرضی]**

بحث در فرمایش دو محقق بزرگوار مرحوم نائینی و مرحوم عراقی بود، در باب اولین مرجح از مرجحات باب تزاحم، که ترجیح "**ما لیس له البدل**" بود، بر " **ما له بدل**" بحث بدل طولی را در ادامه بررسی خواهیم کرد، اما در مورد بدل عرضی فرمایشی دارد، شیخنا الاستاد دامت برکاته به این­که چون در بدل عرضی تخییر، تخییر عقلی است، أساسا تزاحمی رخ نمی­دهد، تا نوبت به مرجحات برسد، ترجیح فرع بر تزاحم است، آن­جا که من امرم دائر است بین این­که در اول وقت ازالۀ نجاست از مسجد کنم، یا نماز اول وقت بخوانم، اساسا تزاحمی رخ نمی­دهد.

دلیل این مطلب متوقف است بر یک مطلبی که باید مورد دقت قرار بگیرد، و آن این است که آن­جا که واجب جامع باشد، نه فرد گاهی مولایی به عبدش می­گوید برو کتاب فروشی کذا، یک نسخه از کتاب کذا هست، همان نسخه را بخر و بیاور، این­جا متعلق امر فرد است، اما بیشترین موارد اوامر در شریعت امر به جامع تعلق گرفته، نه به فرد، و باید فرق گذاشت بین ما هو متعلق التکلیف، و ما هو مسقط للتکلیف.

نماز بر من واجب است، اما نماز بالخصوص در رأس ساعت دوازده، و در همین مکان مشخص، بدون ذره­ایی این طرف و آن طرف رفتن، نه به من نگفت، رأس ساعت دوازده، در این مکان مشخص فقط تو نماز بخوان، من فرمود از ساعت دوازده که اذان است، تا مثلا 5 غروب تو می­توانی نماز بخوانی، جامع بین همۀ آن­نمازهایی که می­شود در این قسمت از زمان خوانده شود، که عرض کردم از نظر ریاضی بی­نهایت نماز می­شود. آن­جامع متعلق امر است. آنی که من انجام می­دهم مسقط تکلیف است. آن­چه مسقط است فردی از افراد آن جامع است نه تمام آن متعلق، یک وقت مولا به عبدش می­­گوید برو از بازار کتاب­فروشان یک مفاتیح الجنان برای من تهیه کن، این می­شود جامع، یک وقت آن مثال اول است که می­گوید برو از فلان کتاب فروشی یک نسخه مفاتیح است، فقط همان را می­خواهم برایم بیاور. وقتی می­گوید "صل" آیا به من می­گوید تو فقط باید در اول وقت نماز بخوانی؟ یا به من می­گوید در این برهه نماز بخوان؟ متعلق امر جامع است، آن­چه مسقط است، فردی از افراد آن جامع است، چون امر بالخصوص به فرد تعلق نگرفته است.

حال با این مقدمه عنایت کنید که امر من دائر بود بین این­که الآن رأس ساعت 12 نماز اول وقت بخوانم، یا ازالۀ نجاست از مسجد کنم. وقتی تزاحم رخ می­داد که خصوص آن نماز ساعت دوازده بر من واجب باشد که من یا باید نماز بخوانم، یا باید ازالۀ نجاست از مسجد بکنم. بین دو واجب مردد می­بودم، اما وقتی جامع بر من واجب است، نه خصوص نماز رأس ساعت دوازده، طبیعتا تزاحمی نیست، چرا؟ چون من قدرت دارم، هم مأمور به را انجام بدهم به نام نماز، هم آن مأمور به به نام ازاله.

اگر یادتان باشد، در تزاحم اشکال در این بود که من قدرت بر جمع ندارم، این­جا که قدرت بر جمع دارم، وقتی قدرت بر جمع دارم، تزاحمی نیست، جمعش هم به این است که ازاله را انجام بدهند، بیایم نمازم را بخوانم، به مثال تزاحم، مثال آخر، آخر وقت است که نمی توانم مصداق دیگری تحویل مولا بدهم، بدل عرضی دیگری ندارم، آن­جا بله. اما این­جا من هستم و دو واجب، یکی طبیعی الصلاة، جامع حقیقی بین همۀ آن­نماز­ها در این برهۀ از زمان، و یکی هم ازاله، و من بر هر دو قدرت دارم. این در بدل عرضی، آن­جا که تخییر، تخییر عقلی باشد که قسم اول از بدل عرضی بود، یادتان هست، دیروز بدل عرضی را دو قسم کردیم، یکی آن­جابود که امر من دائر باشد بین یک واجب موسع، و یک واجب مضیق، که تخییر در آن واجب موسع، تخییر عقلی بود، این­جا مضیق مقدم می­شود که "**لیس له بدل**" بر موسع که بدل عرضی دارد، ولی نه این­که ­بگوییم تزاحمی رخ داد، مرجحی داریم به نام مقدم شدن مضیق بر موسع، این­جا چون تخییر، عقل است، با این توضیحی که عرض شد، اصلا تزاحمی صورت نمی­گیرد، این در قسم اول از بدل عرضی،

اما قسم دوم از بدل عرضی، و آن جایی است که تخییر، تخییر شرعی است، توضیحش را هم دیروز دادیم، بدل در واجب تخییری، بدل شرعی است، تخییر، تخییر شرعی است، مثال این بود که امرم دائر است بین این که این مقدار گندم را در واجب النفقۀ خودم که واجب تعیینی است مصرف کنم، یا به عنوان یکی از کفارات که اطعام است، پرداخت کنم. کفاره یک عِدل دیگر دارد به نام عتق، یک عِتق دیگر دارد به نام صوم. آن کسی که من را مخیر کرده سات بین عِتق و صوم و اطعام، شارع است، نه عقل به خلاف قسم اول که تخییر عقلی بود، این جا چه باید گفت؟

**[سه مبنا در متعلق امر در واجب تخییری]**

شیخنا الاستاد می فرماید این جا گفتیم که سه مبنا هست در این که متعلق امر چیست؟ در قسم اول متعلق امر روشن شد که جامع حقیقی و طبیعی نماز است، و تخییر شد عقلی اما آنجا که تخییر شرعی است چه باید گفت، متعلق امر چیست؟ دیروز اشاره کردیم و بحثش در بحث واجب تخییری و تعیینی گذشته است و آن این که در تفسیر حقیقت واجب تخییری سه مبنا است:

1. آن­ها که می گویند در واجب تخییری عنوان انتزاعی «احد» متعلق امر است و مورد امر قرار گرفه است یعنی کانه شارع فرموده است یکی از این سه را انجام بده. و این اعاظم تصور کرده اند هیچ مشکلی در تعلق امر به یک جامع انتزاعی نیست. حال همین جا آن­هایی که ازشان بپرسید در تخییر شرعی، متعلق امر کیست، بگویند جامع انتزاعی اعنی عنوان «احد» در این مسأله چه باید بگویند؟ امر من دائر است بین اینکه این گندم را به واجب النفقه ام بدهم، یا آنچه بر من واجب شده است به عنوان احد، آن را انجام بدهم که اطعام بود، اطعام بالخصوص، بر من واجب نیست در کفارات، آنچه بر من واجب است، «احد الثلاثة» است. اگر در کفارات اطعام بر من واجب می شد تزاحم بود، ولی وقتی مبنای ما این است که عنوان «احد» بر من واجب است، نه خصوص اطعام، مثل تخییر عقلی درست است که واجب النفقه را باید غذا داد و مقدم کرد بر کفاره ولی نه ازاین باب که تزاحمی رخ داده، اهمی و مهمی کرده اییم، ما له البدل را مؤخر انداخته اییم و ما لیس له الدلیل را مقدم کرده­اییم. نه از این باب نیست، اساسا اینجا تزاحم نیست. آن کسی که در واجب تخییری شرعی، معتقد است، جامع انتزاعی احد متعلق امر است، او باز بین این دو انفاق به واجب النفقه و انفاق از باب کفاره تزاحم نمی­بیند. بله انفاق مقدم است و همان را باید انجام دهیم؛ چرا؟ چون خصوص اطعام که بر من واجب نیست، من قادرم که بین دو تکلیفم جمع کنم، هم انفاق کنم به واجب النفقه­ام، هم کفاره بدهم، با صیام، یا با عتق رقبه.

آن­چه عرض شد تفسیر این جملۀ استاد بزرگوار در تقریرات است:

**وان کن التخییر شرعیا فلا تزاحم ایضا علی مبنی من یقول بأن متعلق الوجوب، هو جامع الانتزاعی و هو واضح.**

اما دو مبنای دیگر هم بود.

1. مبنای دوم این بود که در واجب تخییری مثل کفارات، اطعام واجب است، به شرط ترک آن دو، صوم واجب است، به شرط ترک آن دو، عتق هم کذلک. هر کدام از این ها متعلق وجوب هستند، نه آن­که متعلق وجوب جامع باشد، خود فرد متعلق وجوب است، این­جا ایشان می­فرمایند تزاحم در می­گیرد چون ین آقا قادر نیست بین مثلا اطعام و انفاق جمع کند، اینجا تزاحم است، وقت تزاحم شد، **ما لیس له بدل**، بر **ما له بدل** مقدم می­شود. انفاق بر واجب النفقه بر اطعام مقدم می­شود، باید برود سراغ عتق رقبه یا صوم، درست است که در مبنای اول هم سراغ انفاق می­رفت، بر این مبنا هم سرا انفاق می­رود اما طبق مبنای اول، تزاحم را قبول کرد؟ نه تزاحمی نیست. بله طبق مبنای دوم تزاحم هست، اهم را بر مهم، ما لیس بدل را بر "­ما له بدل" مقدم می­کند.
2. اما مبنای سوم این بود که اساسا سنخ وجوب در واجب تخییری از سنخ وجوب در واجب تعیینی جدا است، وجوب در واجب تعیینی در ذات خودش جواز ترک الی البدل را ندارد، این واجب است، بدل ندارد، ولی در واجب تخییری سنخ وجوب مشوب به جواز ترک الی البدل،

فرق بین این مبنا و آن دو مبنای دیگر این است که آن دو مبنا وجوب را در واجب تخییری و تعیینی از یک سنخ می گیرند، دنبال فرق هستند از جهت قید تخییر و تعیین، و الا وجوب، وجوب است اما این مبنای سوم می­گوید اساسا سنخ وجوب در واجب تیینی با واجب تخییری متفاوت است، اگر این را هم گفتیم باز در این­جا تزاحم هست، چرا؟ چون من دو واجب بر عهدۀ خود می­بینم، یکی واجبی که سنخش تعینی است و مشوب به جواز ترک نیست و دیگر واجب تخییری خودش بر من واجب است، اما نحوه وجوبی که مشوب به جواز ترک است، این­جا تزاحم در می­گیرد، "ما لیس له بدل" بر ما له بدل، مقدم می­شود، پس در بدل عرضی، باید بگوییم درست است عملا **ما لیس له بدل**، بر **ما له بدل**، مقدم است، اما گاهی در این­جا اساسا تزاحمی صورت نمی­گیرد، تا بگوییم این اهم بر آن است، آن کجاست؟ دو جا، یکی در واجب تخییری عقلی، یکی هم در واجب تخییری عقلی، طبق مبنای اول، که واجب بر من جامع انتزاعی است، بله این مرجح را قبول داریم در دو جا، یکی آن مبنایی که در واجب تخییری می­گوید مشروط به ترک آخر هر فردی واجب است، دوم هم آن کسی که مبنایش این است که در واجب تخییری سنخ وجوب متفاوت است، در این دو مورد تزاحم را می پذیریم، مرجح بودن **ما لیس له بدل**، بر **ما له بدل**، قبول می کنیم

حال فکر کنید روی این مبنای استاد با این توضیحات مفصلی که داده شد و در کتاب مجملا آمده است، این ها را دقت کنید ببیند قابل قبول است یا نه.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .